

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز  
سال چهارم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۹۱، پیاپی ۱۱  
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

سام / سهراب و زال / رستم: نبرد پدر و پسر

دکتر مصطفی صدیقی\*

دانشگاه هرمزگان

چکیده

پیوند ادبیات و روان از روزگار کهن مطرح بوده است؛ اما تبیین دقیق و روش‌مند آن بعد از نظریه‌های زیگموند فروید، شکل گرفت. عقده‌ی ادیپ یکی از نظریه‌های مهم فروید است که در این نظریه گرایش کودک پسر به مادر و پدرکشی، طرح شده است. پژوهش حاضر، نبرد رستم و سهراب را از این چشم‌انداز، در سطحی متفاوت بر اساس مستندات و استدلال‌ها نشان می‌دهد. زال به دلیل طرد شدن از سوی سام (پدر)، غیاب پدر و عدم هم‌هویتی با او، بر عقده‌ی ادیپ خود فایق نیامده، پیوندی ناگسسته با سیمرخ (مادر- معشوق) می‌یابد و در زندگی خود با رودابه، رابطه‌ای طبیعی و کامل ندارد. از منظر پدرکشی هم، چون سام از جاودانان است لایه‌ای دیگر از داستان با استحاله‌ی شخصیت‌ها، رخ می‌نماید و در نبرد رستم و سهراب در حقیقت ستیز زال (= رستم) با سام (= سهراب) روی می‌دهد. واژه‌های کلیدی: عقده‌ی ادیپ، زال، سام، رستم، سهراب، سیمرخ، شاهنامه.

۱. مقدمه

۱.۱. عقده ادیپ

ادبیات و روان از دیرباز در قلمرویی از داد و ستدها نگریسته شده، اما مطالعه‌ی دقیق و گسترده‌ی میان آن‌ها بعد از نظریه‌ها و پژوهش‌های فروید، صورت پذیرفته است. یکی

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی navisa\_man@yahoo.com

از نظریه‌های جنجالی فروید، عقده‌ی ادیپ است که وی معتقد است این عقده و چگونگی آن، سرنوشت فرد را تعیین می‌کند.

«به نظر فروید عقده‌ی ادیپ، هسته‌ی مهم و اصلی روان‌پریشی است و این که ما چگونه عقده‌ی ادیپ خود را حل کنیم، بر چگونگی تحول (شخصیت) ما و این که آیا نسبتاً بهنجار باشیم یا روان‌پریش شویم، تاثیر می‌گذارد.» (برگر، ۱۳۸۵: ۱۲۴) و «صرفاً عقده‌ای مانند سایر عقده‌ها نیست؛ بلکه ساختار مناسباتی است که ما از رهگذر آن، به مردان و زنانی که هستیم، تبدیل می‌شویم.» (ایلگتون، ۱۳۶۸: ۲۱۵)

این عقده ویژه‌ی پسران است و راه‌های عبور از آن در واقع برای آن‌ها مرحله‌ی گذار و بلوغ نیز محسوب می‌شود؛ مرحله‌ای که کودک پسر به شناخت از خود می‌رسد. «فروید عقده‌ی ادیپ را دروازه‌ی ورود کودک پسر به دنیای بزرگ‌سالی و واقعیت می‌داند. در این مرحله، کودک پسر به جنسیت پی می‌برد و با نقش‌های مردانه، آشنا می‌شود که آن‌چه را نظام مردسالارانه می‌نامیم، تقویت می‌کند.» (وبستر، ۱۳۸۲: ۱۴۸)

فروید فرهنگ و تمدن را محصول خودداری‌ها و رنج‌های حاصل از آن می‌داند و در بحث توتسمیم، شکل‌گیری هسته‌های اولیه‌ی جامعه، خانواده و مناسک آیینی را برآمده از این موضوع، می‌داند.

«برنز... می‌گوید عقده‌ی ادیپ، محور کل ادبیات است... به نظر گروتیان عقده‌ی ادیپ، سنگ بنای کل فرهنگ به معنایی است که ما می‌شناسیم.» (برگر، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

فروید عقده‌ی ادیپ را از لحاظ اسطوره‌ای بر پایه‌ی باورهای توتمی توضیح می‌دهد که پسران به دلیل این‌که پدر همه‌ی کامجویی‌ها را در سیطره‌ی خود داشته، علیه او شورش می‌کنند و او را می‌کشند؛ اما از سویی به دلیل مهری که به او داشته‌اند، از تصاحب مادر صرف نظر کرده، به یاد قربانی کردن پدر، مناسکی آیینی برپا می‌داشتند.

«پسران از پدر که به شدت در برابر قدرت‌طلبی و تمایلات جنسی آن‌ها مخالفت می‌ورزیده است، متنفر بوده‌اند، ولی در همان حال، او را دوست می‌داشتند و به دیده‌ی تحسین به وی می‌نگریسته‌اند پس از نابود ساختن او و بعد از آن‌که کینه‌ی خود را فرونشانده و تشبه به او را محقق ساخته‌اند، قاعدتاً به ابراز احساسات مهرآمیز حاکی از محبتی افراطی، پرداخته‌اند.» (فروید، ۱۳۵۱: ۱۹۶)

فروید در تحلیل‌های روان‌شناسی خود، عقده‌ی ادیپ را در سال‌های آغازین زندگی کودک مطرح می‌کند. وی معتقد است رویدادهای نخستین سال‌های زندگی کودک، در تمام مراحل بعدی عمرش، اهمیتی فوق‌العاده دارند. (فروید، ۱۳۸۶: ۵۱) او بر این باور است که میل از همان سال‌های اولیه‌ی کودکی شکل می‌گیرد؛ البته از نظر فروید «میل جنسی دوران کودکی، تنها به منطقه‌ی تناسلی مربوط نمی‌شود.» (اسنودان، ۱۳۸۸: ۱۱۵) این احساس که در حدود چهار پنج سالگی در پسران شکل می‌گیرد، وجهی عاطفی دارد. «مساله‌ی اصلی برای کودک این است که او عشقی پنهان به مادرش دارد که از ترس پدر، نمی‌تواند اظهار کند.» (همان، ۱۳۴)

فروید می‌گوید «این سرنوشت همه‌ی ماست شاید که نخستین تکانه‌ی جنسیمان را متوجه مادرمان و اولین نفرت و اولین خواسته‌ی جنایت‌کارانه‌مان را متوجه پدرمان کنیم.» (ایستوپ، ۱۳۸۸: ۴۴) زیرا «امیال وافر جنسی اکثراً ماهیتی منحصرأ شهوانی ندارند؛ بلکه از ترکیبی از غریزه‌ی شهوت با بخش‌هایی از غریزه‌ی ویران‌گری، نشات گرفته‌اند.» (فروید، ۱۳۸۶: ۵۰)

این میل چون به والدین است به طبع مهر منع و حرمت می‌خورد زیرا با واکنش تند آنان روبرو می‌گردد.

«مادر که می‌داند هدف جنسی پسر خود است، او را تهدید می‌کند که پدر، او را اخته می‌کند. این موضوع باعث می‌شود کودک بترسد و هدف جنسی خود را به شخص دیگری از جنس مخالف در خارج از خانواده، معطوف سازد.» (همان، ۵۴-۵۵) پسریچه باید همانندسازی کند و خود را از این میل ممنوع، رها سازد و به بیرون از خانواده توجه کند.

«عقده‌ی ادیپ معمولاً حل می‌شود یا تحت سلطه در می‌آید.... نگرانی از اختگی باعث می‌شود که پسران با مردانگی پدران، احساس یگانگی کنند و عشق خود به مادرانشان را رد کنند. سپس این مردانگی به عشق در بیرون از محدوده‌ی خانواده، هدایت و به زنان دیگر معطوف می‌شود.» (برگر، ۱۳۸۵: ۱۲۵)

کودک سرانجام با سرکوب امیال خود، به رشد و بالندگی می‌رسد و ناخودآگاه او شکل می‌گیرد. (کلیگز، ۱۳۸۸: ۱۰۲) همچنین در این همانندسازی به گونه‌ای من اخلاقی کودک، تکوین می‌یابد.

«این ابر من، آگاهی اخلاقی است. به عقیده‌ی فروید، تکوین این من آرمانی ممکن نمی‌شود مگر این که عقده‌ی ادیپی سرکوب گردد. فرایندی که امکان‌گذار به

اخلاقیات را فراهم می‌آورد، بسته به تشبه به پدر و مادر یعنی تقلید از آنهاست و این امر تطبیق من با من و والدین است.» (غیاثی، ۱۳۸۲: ۸۹)

در کنار نگاه روان‌شناسانه به موضوع درگیری پسر با پدر و مادر، مالینوفسکی از دید جامعه‌شناسی معتقد است:

«هراسی که زن از نارضایتی شوهرش احساس می‌کند، هم‌ای این عوامل والدین را از فرزندان جدا می‌سازد؛ حتی اگر رقابت میان پدر و مادر و پسر بر سر جلب توجه شخص مادر، به کم‌ترین پایه کاهش یابد یا این‌که به هیچ‌وجه وجود نداشته باشد، باز در مرحله‌ی دوم، میان پدر و مادر و پسر بر سر منافع اجتماعی به گونه‌ای مشخص، درگیری پیش خواهد آمد.» (مالینوفسکی، ۱۳۸۸: ۸۱)

زال به دلیل طردشدن در کودکی از سوی پدر، امکان هم‌هویتی با او را نمی‌یابد، در نتیجه بر عقده‌ی ادیپ خود فایق نمی‌آید بروز ناهنجاری‌های آن را در دوره‌ی دیگر زندگیش، باعث می‌شود.

«زمانی کودک با سلامت روان از این مرحله عبور می‌کند که کودک پسر با پدر خودش، هم‌هویت بشود و کودک دختر هم با مادر خودش؛ در غیر این صورت، این افراد در بزرگسالی با مشکلات روانی بسیار زیادی رو به رو خواهند بود.» (پاینده، ۱۳۸۲: ۷۵)

زال هیچ‌وقت از سیمرغ (جانشین مادر) جدا نمی‌شود و پری که سیمرغ به او می‌دهد سایه‌ی سیمرغ را تا پایان عمر، بر سر زال نگاه می‌دارد؛ بند نافی که بریده نمی‌شود.

«اگر پسری نتواند با موفقیت بر عقده‌ی ادیپ، فایق آید ممکن است از نظر جنسی برای ایفای چنین نقشی، آمادگی لازم را پیدا نکند. او ممکن است تصویر ذهنی مادر خود را در جایگاهی برتر از همه‌ی زنان دیگر، قرار دهد.» (ایلگتون، ۱۳۶۸: ۲۱۴)

زال همچنین با پدر به آشتی نمی‌رسد؛ زیرا اگر پدر در آغاز، او را طرد کرد، زال در جوانی او را ترک می‌کند و مدام با خواسته‌های او از در ستیز بر می‌آید.

«فروید می‌گوید عقده‌ی ادیپی می‌تواند به عنوان هسته‌ی بیماری‌های روانی، در نظر گرفته شود.... از مرحله‌ی کمون به بعد.... دل‌کندن از پدر و مادر است. پسر باید از وابستگی به مادر بکاهد.... و با پدر خود از در آشتی درآید. بیماران روانی کسانی هستند که در این کار شکست می‌خورند.» (غیاثی، ۱۳۸۸: ۸۸)

### ۱. ۲. رستم و سهراب

ستیز میان رستم و سهراب از چشم‌اندازهای گوناگون، تعریف و توصیف شده است؛ کزازی از منظر اسطوره‌شناسی، نبرد رستم و سهراب را بازتابی از افسانه‌ی آفرینش می‌داند. (ر.ک. کزازی، ۱۳۶۸) روح‌الامینی این ماجرا را از دیدگاه جامعه‌شناسی، گذار از دوره‌ی مادرسالاری به پدرسالاری، عنوان می‌کند.

«در شاهنامه، اکثریت ازدواج‌ها به میل و انتخاب و اقدام زن، بدون مشورت و گاه، بدون رضایت پدر انجام می‌گیرد... این شیوه‌ی همسرگزینی... نشانه و نمادی از دوران مادرسالاری است. رژه باستید در تحلیلی که از داستان اسطوره‌ی رستم و سهراب به عمل آورده، نمادهایی از مادرسالاری و آغاز دوران پدرسالاری را یادآوری می‌کند؛ بدین معنی که آمدن تهمینه را در شب به بالین رستم، نمودی از دوران مادرسالاری می‌داند و این‌که سهراب چون بزرگ شد، به جست‌وجوی پدر می‌رود، نمادی از شکل‌گرفتن دوران پدرسالاری است.» (روح‌الامینی، ۱۳۷۴: ۸۰۱)

این موضوع را جلال خالقی مطلق و محمد مختاری نیز مطرح کرده‌اند. (ر.ک. خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۶۳ و مختاری، ۱۳۶۸: ۲۲۴)

طاهری مبارکه، تهمینه را یکی از جادوانان می‌داند که از سوی اهریمن (افراسیاب) وظیفه‌ی نابودی رستم را بر عهده دارد. (ر.ک. طاهری مبارکه، ۱۳۷۹: ۷۸)

رحمدل معتقد است این داستان در بستری از تقابل‌های دوگانه است و ساخت‌شکنی باور ریشه‌دار مبتنی بر ممنوعیت ازدواج نسل اهریمن و نسل اهورامزدا که مسایلی نیز به دنبال دارد، مانند برادرکشی‌ها و پسرکشی‌ها. (رحمدل، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۵)

از منظر زبان‌شناسی نیز این حادثه در نگاه مسعود توفان، چنین آمده است: «پدرکشی و پسرکشی را می‌توان همچون گرایش‌های دوگانه‌ی پدر - متن و پسر - پیش‌گفتار دید که هر دو در چارچوب همان مرگ - داد کیهانی، منحل می‌شوند.» (توفان، ۱۳۸۵: ۲۷۸)

از نظر روان‌شناسی، مختاری به نقل از دکتر صنایی آن را عقده‌ی پدری یا عقده‌ی رستم می‌خواند: «یکی (پسر)، بر نظام پدری می‌شورد و دیگری (پدر) اگرچه خود از نظام خویش برآشفته است، در نهایت آن را پذیراست و سرانجام به خاطرش هر نوحواهی، حتی پسر خود را قربانی می‌کند... دکتر محمود صنایی در «فردوسی استاد تراژدی» می‌نویسد: دیگر از گره‌های بزرگ روانی آدمی، حسادت نسل پیر به

نسل جوان است. چیزی که من عقده‌ی رستم خوانده‌ام، موضوع داستان رستم و سهراب، چیزی جز بیان این عقده‌ی روانی نیست.» (مختاری، ۱۳۶۸: ۲۵۸-۲۵۹)  
برخی نیز به دلایل پدرکشی در یونان و پسرکشی در ایران پرداخته‌اند. (ر. ک. ذبیح نیاعمران، ۱۳۸۷)

در مقاله‌ای، داستان ابراهیم ادهم و فرزندش با رستم و سهراب، مقایسه شده است که در آن داستان، گویی ابراهیم ادهم نیست که فرزندش را می‌کشد؛ بلکه خداست که فرزند ابراهیم را می‌کشد چرا که ابراهیم ادهم با خدا، یگانه شده است. (ر. ک. علی‌زاده، ۱۳۸۵) چنان‌که رستم و زال، یگانه شده‌اند و این رستم نیست که سهراب را می‌کشد؛ بلکه زال است که سهراب (سام) را می‌کشد.

زال که در همه‌ی ماجراها، و مشکلات در کنار رستم است در این داستان غایب است؛ شاید همین موضوع باعث شده است که برخی داستان را به گونه‌ای دیگر نیز روایت کنند؛ چنان‌که در روایتی از منداییان که «با نو درآور» ترجمه کرده است، زال از سیمرغ کمک گرفته و سهراب زخمی را درمان می‌کند. (ر. ک. قانع، ۱۳۸۴)

## ۲. شکل‌گیری عقده‌ی ادیب در زال

### ۲. ۱. زال و رودابه

سام، زال را طرد می‌کند زال به دامن سیمرغ (جانشین مادر) پناه می‌برد و نسبت به سیمرغ، حسی عاشقانه (جنسی) نیز دارد. طرد زال و رفتن او در سایه‌ی سیمرغ (مادر-همسر) که غیاب پدر و در نتیجه عدم هم‌هویتی با او را باعث شده، علت شکل‌گیری عقده‌ی ادیب در زال است؛ اما به دلیل اینکه سام (پدر) از جاودانان است و کشتن او میسر نیست، این موضوع به نسل بعد منتقل می‌گردد؛ یعنی رستم، وارث عقده‌ی ادیب پدر (زال) می‌شود. در این فرایند انتقال، با استحاله‌ی شخصیت‌ها مواجه می‌شویم؛ بدین صورت که «سام/سهراب» و «زال/رستم» شکل می‌گیرند.  
زال به سوی پدر بازمی‌گردد؛ اما نطفه‌ی مرگ را با خود دارد و به نسل بعد منتقل می‌کند.

برخی نشانه‌های عقده‌ی ادیب را در زندگی زال می‌توان یافت؛ رابطه‌ی عاشقانه‌ی ناهمگون و ناموفق زال و رودابه با توجه به عدم هم‌هویتی زال با پدر، کاملاً آشکار است؛ همان‌گونه که بعد از زادن رستم، دیگر خبری و اثری از رودابه نیست، به جز

چند مورد محدود و معدود که نامی از او برده می‌شود و حتی بعد از مرگ رستم، زال، رودابه را «زن کم‌خرد» می‌خواند:

بدو گفت زال ای زن کم‌خرد      غم ناچریدن بدین بگذرد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۳۴۰)

زال وقتی بزرگان را گرد می‌آورد تا خبر عشق خود را به رودابه اعلام کند، چندین بیت درباره‌ی فرزند سخن می‌گوید و هدفش را فقط داشتن فرزند می‌داند:

جهان را فزایش ز جفت آفرید      که از یک فزونی نیاید پدید  
اگر نیستی جفت اندر جهان      بماندی توانایی اندر نهان  
به ویژه که باشد ز تخم بزرگ      چو بی جفت باشد نماند سترگ  
چه نیکوتر از پهلوان جوان      که گردد به فرزند روشن روان...  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۵)

در چند بیت که توصیف رابطه‌ی زال و رودابه آمده، از فضای شکار و رابطه‌ی شیر و بره یا شیر و گور و... استفاده کرده است که تصرف معشوق به زور و رابطه‌ای غیرعاطفی را نشان می‌دهد:

پرستنده گفتند یک با دگر      که آمد به دام اندرون شیر نر  
(همان، ۱۶۷)

چنان دان که رودابه را پورسام      نهانی نهادست هرگونه دام  
(همان، ۱۸۷)

همی مژده دادش که جنگی پلنگ      ز گور ژیان کرد کوتاه چنگ  
(همان، ۱۹۰)

خرامد مگر پهلوان با کمند      به نزدیک دیوار کاخ بلند  
کند حلقه در گردن کنگره      شود شیر شاد از شکار بره  
(همان، ۱۶۸)

در ادامه‌ی این دو بیت، صحنه‌ی مشهور گیسو افکندن رودابه است برای بالا آمدن زال. گیسو، وجهی اروتیک و زنانه دارد؛ بنابراین زال نمی‌تواند آن را بپذیرد؛ زیرا مردانگی خود را در خطر می‌بیند؛ پس خود کمند می‌اندازد تا به شکارش (رودابه) برسد. (ر.ک. ۵۵۰ تا ۵۶۰ منوچهر) پیش از این به رابطه‌ی مو و گیسو با توانایی جنسی و تولید مثل اشاره شده است. (ر.ک. فریزر، ۱۳۸۳: ۷۹ و اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۹۷)

رودابه نیز این موضوع (رابطه‌ی صید و صیاد) را پذیرفته است؛ زیرا وقتی گیسویش را می‌گشاید به زال می‌گوید:

بدو گفت برتاز و برکش میان      بر شیر بگشای و چنگ کیان  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۲)

زال به دلیل عدم هم‌هویتی با پدر (چون در کودکی طرد شده است) قادر به ایجاد رابطه‌ی کامل با رودابه نیست. در عین حال، انتخاب رودابه از نیای ضحاک، نوعی انتقام از سام و شورش علیه پدر را نیز نشان می‌دهد.

«علیه پدر خود شورش می‌کند... علیه هر قدرتی... که همه‌ی آن‌ها به منزله‌ی گسترش قدرت پدری هستند، سینه سپر می‌کند.» (منصور، ۱۳۵۸: ۸۵۵)

زال می‌گوید اگر سام مخالف ازدواج ما باشد.

ولیکن نه پرمایه جان است و تن      همانا خوار گیرم بیوشم کفن  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۳)

و در جواب بزرگانی که او را به آرامش در برابر پدر دعوت می‌کنند، می‌گوید:

پدر گر به مغز اندر آرد خرد      همانا سخن بر سخن نگذرد  
وگر برگشاید زبان را به خشم      پس از شرمش آب اندر آرم به چشم  
(همان، ۱۹۹)

وقتی سام به دستور منوچهر برای حمله به کابل می‌آید، زال به صورت پنهان و ضمنی، سام را ضحاک و خود را جمشید، می‌خواند:

به ازّه میانم به دو نیم کن      ز کابل میمای با من سخن  
(همان، ۲۰۱)

## ۲.۲. سیمرخ

سیمرخ برای زال طردشده از سوی پدر، دو نقش یا دو وظیفه را برعهده می‌گیرد. یکی به عنوان جایگزین مادر، تحت عنوان دایه و دیگر نقش همسر یا معشوق که این مسأله در اثر واپس‌زدگی از طرف پدر و غیاب او شکل گرفته است؛ به گونه‌ای که مانع هم‌هویتی زال با پدر شده، در زندگی خانوادگی زال (با رودابه) آشکار می‌شود.



سیمرغ در زادن رستم نیز حضور دارد تا بازوی قدرت مند زال باشد و شورش علیه پدر را شکل دهد. بعد از زادن رستم، عروسک رستم را نزد سام می فرستند. شاید ترسی پنهان وجود دارد که سام او را نابود کند؛ چنان که در زادن زال چنین کرد.

### ۲.۲.۱. سیمرغ به عنوان دایه‌ی جایگزین مادر

سیمرغ به زال می گوید:

فراش مکن مهر دایه ز دل      که در دل مرا مهر تو دلگسل  
(همان، ۱۴۵)

سروش در خواب به سام می گوید:

ترا دایه گر مرغ شاید همی      پس این پهلوانی چه باید همی  
(همان، ۱۴۲)

### ۲.۲.۲. سیمرغ به عنوان همسر - معشوق

وقتی سیمرغ به زال می گوید باید نزد پدرت بازگردی، زال در پاسخ می گوید:

به سیمرغ بنگر که دستان چه گفت      که سیر آمدستی همانا ز جفت  
(همان، ۱۴۴)

زال، سیمرغ را «جفت» خود می خواند. همچنین بیتی که در قسمت قبل از زبان سیمرغ به زال نقل شد نیز خالی از وجه عاشقانه نیست. «که در دل مرا مهر تو دلگسل» «همه‌ی جانوران بال دار، نشانه‌ی تصعید غریزه، خاصه غریزه‌ی جنسی و استکمال عشق و به همه‌ی این جهات، رمز مبدأ حیات یعنی نفس یا جان است.» (بورکهارت، ۱۳۷۰:۶۸)

سیمرغ به گونه‌ای، همیشه همراه زال است؛ زیرا هنگام جدا شدن، «پر» خود را به زال می دهد تا هر وقت دچار مشکل شد، آن را بر آتش بسوزاند:

ابا خویشتن بر یکی پرّ من      خجسته بود سایه‌ی فرّ من  
گرت هیچ سختی به روی آورند      ور از نیک و بد گفت و گوی آورند  
بر آتش برافکن یکی پرّ من      بینی هم اندر زمان فرّ من  
(همان، ۱۴۵)

پر، پرنده، پرواز و آتش، همگی وجهی جنسی دارند: «آتش... اصل نرینه‌ای است که به ماده‌ی مادینه، شکل می بخشد.» (باشلار، ۱۳۶۴: ۱۴۲)

پر سیمرغ و موی رودابه را امری جنسی و شاید بتوان دارای کارکردی مشترک دانست و از سویی نزدیک به موضوع «یادگارپرستی» فروید: «شیء یادگار، معمولاً غیرجنسی تلقی می‌شود؛ مثلاً قسمت دیگری از بدن مثل مو یا پا، در مواردی دیگر ممکن است شیء یادگار، یک شیء بی‌جان باشد، مثل لباس. فروید می‌گوید معمولاً یادگارپرستی در نتیجه‌ی تجربه‌ی جنسی دوران اولیه‌ی کودکی اتفاق می‌افتد.» (اسنودان، ۱۳۸۸:۱۱۱)

آتش در اوستا و نیز در اساطیر رمز نرینه انگاشته شده است. (کزازی، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۳۳) پر سیمرغ تا پایان نزد زال است؛ گویی بند ناف زال است که از سیمرغ بریده نمی‌شود.

### ۳. بن‌بست (سام از جاودانان است)

سام و نریمان در شاهنامه، خویشکاری‌های گرشاسب را پذیرفته‌اند: «[سام] در شاهنامه، جانشین گرشاسب، پهلوان اوستایی، است.» (حمیدیان، ۱۳۷۲:۲۲۲)

همان‌گونه که گرشاسب در پایان جهان برمی‌خیزد و ضحاک را می‌کشد، همین وظیفه برای سام نیز ذکر شده است. دارمستتر از ترجمه‌ی *زند / اوستا* چنین آورده است: «ماه فروردین روز خرداد سام نریمان دژدماغ (ضحاک) را بکشد و چندی به عنوان شاه هفت کشور، بر تخت نشیند.» (کریستین سن، ۱۳۸۳:۴۸۰)

مهرداد بهار نیز به نقل از *بندهش* می‌گوید: «سام را گوید که بیهوش باشد بدان هنگام که خوار شمرد دین مزدیسنان را تُرک پسری [که وی را] نوهین خوانند. چون [گرشاسب] به خواب رفت، بر [وی] تیری بیفکند به دشت پیشانسه، او را بوشاسب بد برده است. میان درمک فروافتاده و بر او برف نشسته است؛ بدان کار که چو ضحاک رها شود، او خیزد و وی را بزند. او را ده هزار فروهر پرهیزکاران، نگهبانند.» (بهار، ۱۳۷۶:۲۳۸)

سام، زنده است و از جاودانان است؛ بنابراین زال نمی‌تواند او را بکشد؛ از این روی کشتن پدر در هیأتی دیگر، چهره می‌نماید. در *شاهنامه* نیز به صورت گذرا و مبهم، از مرگ سام سخن گفته شده است. در این گزارش، چند سال از بر تخت نشستن نوذر نگذشته است که خبر مرگ منوچهر به افراسیاب می‌رسد و آماده‌ی حمله به ایران می‌شود. در همین گیرودار، خبر مرگ سام می‌رسد:

خبر شد که سام نریمان بمرد همی دخمه سازد و را زال گرد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۴)

و افراسیاب می گوید:

دگر سام رفت از در شهریار همانا نیاید بدین کارزار  
ستودان همی سازدش زال زر ندارد همی جنگ را پای و پر  
(همان)

و نوذر می گوید:

چنین گفت کز مرگ سام سوار ندیدم روان را چنین سوگووار

هیچ سوگواری و بزرگداشتی برای این جهان پهلوان برپا نمی شود؛ بسیار آرام و بی سروصدا با همین چند بیت، به شکلی مبهم، ماجرا خاتمه پیدا می کند! از مرگ خود زال نیز در شاهنامه اثری و خبری نیست.<sup>۱</sup>

#### ۴. استحاله‌ی شخصیت‌ها (برون رفت از بن بست)

##### ۴.۱. سام/سهراب

نام سام حدود دویست و پنجاه بار در شاهنامه آمده است که آن را در پنج دسته، می توان تقسیم بندی کرد:

۱. نام خود شخصیت سام است.

۲. زال در جایگاه پدر، در ترکیب‌هایی مانند پورسام، فرزند سام، زال سام و

دستان سام و نیز یک مورد تشبیه زال به سام، آمده است:

به دیدار سام و به بالای او به پاکی دل و دانش و رای او  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۶۷)

۳. ابیاتی که رستم خود را نوه‌ی سام می داند و نیز چند ابیتی که رستم به سام تشبیه شده است.

به رای و خرد سام سنگی بود به خشم اندرون نیز جنگی بود  
(همان، ۲۳۷)

تو گفتی که سام یلستی به جای به بالا و دیدار و فرهنگ و رای  
(همان، ۲۴۲)

رستم برای اینکه سهراب او را شناسایی نکند، در پاسخ سهراب به دروغ می‌گوید:  
چنین داد پاسخ که رستم نیم  
هم از تخمه‌ی سام نیرم نیم  
(همان، ج ۲: ۲۲۳)

البته بدیهی است که رستم از انکار نسبت خود با سام، برای فریب سهراب استفاده می‌کند؛ اما شاید بتوان این پدیده را خارخاری در ناخودآگاه او به شمار آورد:  
۴. شباهت شغاد به سام در یک بیت آمده است.

به بالا و دیدار سام سوار  
از او شاد شد دوده‌ی نام‌دار  
(همان، ج ۶: ۳۲۴)

که البته این بیت خالی از طنز و مضحکه نیست؛ زیرا در چند بیت بعد که منجمان سرنوشت شومی برای او می‌بینند، می‌گویند:

کند تخمه‌ی سام نیرم تباه  
شکست اندر آرد بدین دستگاه  
(همان)

این تناقض تهکم‌آمیز در دو مصرع «از او شاد شد دوده‌ی نام‌دار» با «کند تخمه‌ی سام نیرم تباه» شباهت او را به سام، منتفی می‌کند.

۵. شباهت سهراب به سام: این شباهت، شگفت و بی‌نظیر است. هرکس در هرکجا که او را می‌بیند، بی‌اختیار می‌گوید او سام است. شواهد به‌اندازه‌ای فراوان و چشم‌گیر است که یکی بودن یا استحاله‌ی شخصیت سام، در سهراب، به امری بدیهی بدل می‌کند.

رستم بدون هیچ‌علاقه و دل‌بستگی، شبی را با تهمینه که فریفته‌ی اوست، می‌گذراند و صبح تهمینه‌ی باردار را رها می‌کند. این پدیده شاید به نوعی، گریز از او یا ترک اوست. رستم هنگام وداع، در حالی که هنوز کودکی به دنیا نیامده، به تهمینه می‌گوید:

ورایدون که آید ز اختر پسر  
ببندش به بازو نشان پدر  
به بالای سام نریمان بود  
به مردی و خوی کریمان بود  
(همان، ج ۲: ۱۷۶)

وقتی سهراب درباره تبارش از مادر می‌پرسد، تهمینه می‌گوید:

تو پورگو پیلتن رستمی  
ز دستان سامی و از نیرمی  
چو سام نریمان به گیتی نبود  
سرش را نیارست گردون بسود  
(همان، ۱۷۸)

گذدهم از دژ سپید، نامه‌ای به کاووس می‌نویسد و سهراب را چنین توصیف می‌کند:

عنان‌دار چون او ندیدست کس تو گفتی که سام سوار است و بس  
(همان، ۱۹۲)

کاووس نیز نامه‌ای به رستم می‌نویسد و او را برای جنگ با سهراب، فرامی‌خواند.  
رستم وقتی نامه را می‌خواند، می‌گوید:

تهدتن چو بشنید و نامه بخواند      بخندید و زان کار خیره بماند  
که مانده‌ی سام گرد از مهان      سواری پدید آمد اندر جهان  
(همان، ۱۹۷)

رستم برای شناسایی، شبانه میان سپاه سهراب می‌رود و ژنده‌رزم، دایی سهراب، را  
می‌کشد؛ وقتی نزد کاووس باز می‌گردد، سهراب را چنین نشان می‌دهد:

به توران و ایران نماند به کس      تو گویی که سام سوار است و بس  
(همان، ۲۱۱)

زواره سهراب را قبل از نبرد با رستم، چنین دیده است:

چو سهراب را دید با یال و شاخ      برش چون بر سام جنگی فراخ  
(همان، ۲۲۲)

رستم وقتی در راه گرفتن نوش‌دارو، خبر مرگ سهراب را می‌شنود، می‌گوید:  
نییره جهاندار سام سوار      سوی مادر از تخم‌هی نام‌دار  
(همان، ۲۴۴)

و سرانجام این بیت کلیدی که ناخودآگاه زال / رستم را فاش می‌کند؛ وقتی در تابوت  
سهراب، گویی سام را می‌بینند که خفته است، می‌توان صحنه‌ی زال / رستم در مقابل  
سام / سهراب را مشاهده کرد؛ یعنی یکی شدن زال با رستم و سام با سهراب:

از او میخ بر کند و بگشاد سر      کفن زو جدا کرد پیش پدر  
همه کاخ تابوت بد سر به سر      غنوده به صندوق در شیر نر  
تو گفتی که سام است با یال و سفت      غمی شد ز جنگ اندر آمد بخفت  
(همان، ۲۴۸)

که گونه‌ی دیگر این روایت در تعلیقات همین صفحه بدون ادات تشبیه و به صورت  
این همانی، چنین آمده است:

تهدتن به زاری به پیش پدر      ز تابوت زر زود بر کرد سر  
بدو گفت بنگر که سام سوار      در این تنگ تابوت خفته‌ست زار  
(همان، ۲۴۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، اصلاً نامی از سهراب نیست؛ تنها نام سام است که رد و بدل می‌شود؛ تنها سام است که دیده می‌شود؛ گویی شاهد رؤیای محقق شده‌ی زال طرد شده هستیم که سرانجام توانسته پدر (سام) را بکشد.

مصطفی رحیمی می‌گوید: «سهراب برای رستم، ناشناخته نیست.» (رحیمی، ۱۳۶۷: ۲۱۸) و به تفصیل و با تأکید به همانندی سهراب و سام که از لحظه‌ی حضور در ایران، در برخورد با گژدهم، در نامه‌ی کاووس به رستم، در چشم رستم هنگامی که به اردوی تورانیان می‌رود و سرانجام آن‌گاه که تابوت سهراب را می‌گشایند، اشاره می‌کند. (ر.ک. همان، ۲۱۴-۲۲۵) اما از این موضوع، نتیجه‌ای جامعه‌شناسانه می‌گیرد.

«سهراب طرحی دارد دگرگون‌کننده. به هم ریختن نظام توران و ایران، کار کوچکی نیست. با به هم ریختن این نظام، همه چیز به هم می‌ریزد و رستم این را برنمی‌تابد.» (همان، ۲۲۶)

همچنین «راست است که در نظام آرمانی سهراب، مقام رستم از آن‌چه اکنون هست، بالاتر می‌رود و تا حد کاووس، ارتقا می‌یابد؛ اما این مقام را رستم به هر حال از پسر دارد، نه از خود. رستم نمی‌خواهد این بخشش را بپذیرد؛ چه او تاکنون بخشنده- به مفهوم قدرت‌بخش- بوده است.» (همان، ۲۲۷) بنابراین «رستم در مقابله با این وضع یا باید با پسر بجنگد یا از قدرت خود بگذرد.» (همان، ۲۲۸) زیرا «رستم قدرت را برای حفظ ایران و بزرگ‌داشت داد و مردمی می‌خواهد و سهراب برای نفس قدرت. چیزی که برای رستم وسیله است، برای پسر هدف است.» (همان، ۲۳۷)

عبدالحسین زرین‌کوب ضمن اشاره به شباهت داستان رستم و سهراب به ادیپوس سوفوکل (ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۴۴) با این عقیده که جنگ رستم و سهراب را عقده‌ی پدری بدانند که به دلیل حفظ قدرت خود، پسر را از سر راه برداشته، به شدت مخالفت می‌کند. (همان، ۱۲۰ و ۱۶۸)

نکته‌ی مهمی که در این داستان دیده می‌شود، غیاب کامل زال در نبرد رستم و سهراب است. غیاب شگفت و پرسش‌انگیز زال کجاست؟ زال همیشه در همه‌ی ماجراها در کنار رستم یا پشت سر اوست، اما در این ماجرا، به ظاهر هیچ نقشی ندارد. وقتی رستم در برابر نامه‌ی کاووس که او را برای جنگ با سهراب فرامی‌خواند چند روز تعلل می‌کند، هیچ سخنی از زال نیست. وقتی رستم در نبرد اول با سهراب مجروح است زال نیست که او را درمان و راهنمایی کند. وقتی رستم پهلوی سهراب را دریده

است و سهراب بازوبند گشاده و رستم او را شناخته، زال حضور ندارد تا پسر سیمرغ بسوزاند و او را از مرگ نجات دهد و نیازی به نوشداروی کاووس نداشته باشد اما زال پسر سیمرغ را فقط برای رستم نگاه داشته است؛ از آن یکبار در زادن او استفاده کرده و بار دیگر می‌خواهد در نبرد با اسفندیار با آن پسر به رستم کمک کند؛ چون رستم خود زال و بازوی زال است. پس شاید بتوان زال را طراح این ماجرا دانست؛ اما چنان خود را پنهان کرده که هیچ کارآگاهی نمی‌تواند ردی از او در این قتل بیابد. غیاب زال، غیاب خرد است تا بازوی قدرت، رستم، بتواند بی‌باکانه و بی‌رحمانه عمل کند؛ یعنی نقشه‌ی زال/ رستم که قتل سام/سهراب است، محقق شود. عکس‌العمل عاطفی زال در برابر جنازه‌ی سهراب نیز بسیار سرد و سطحی است:

همی گفت زال اینت کاری شگفت  
که سهراب گرز گران برگرفت  
همی گفت و مژگان پر از آب کرد  
زبان پر ز گفتار سهراب کرد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۴۸)

در حالی که همین زال در مرگ سیاوش:

به چنگال رخساره بشخود زال  
همی ریخت خاک از بر شاخ و یال  
(همان، ج ۳: ۱۷۰)

رستم وقتی بر کشته‌ی سهراب می‌ایستد و می‌گوید حال جواب زال و رودابه را چه بدهم:

نکوهش فراوان کند زال زر  
همان نیز رودابه‌ی پسر هنر  
(همان، ج ۲: ۲۴۴)

زال فقط نکوهش کننده است و نقش دیگری ندارد.

این همه بی‌توجهی و سردی زال در برابر مرگ سهراب، بسیار تردیدبرانگیز است؛ زیرا «دل نازک از رستم به خشم می‌آید و نه خرد مآل اندیش.» (یاحقی، ۱۳۶۸: ۳۱)  
درست مانند زال «همی گفت و مژگان پر از آب کرد» چون که «یکی داستان است پر آب چشم» و هیچ خشمی بر رستم نمی‌گیرد و حتی او را نکوهش هم نمی‌کند که رستم از آن نگران بود شاید «نکوهش فراوان کند زال زر» و ماجرا به خوبی و خوشی تمام می‌شود!!

فردوسی هم در این بی‌توجهی همراه می‌شود و در آغاز داستان می‌گوید چون و چرا نکن؛ زیرا نه مرگ، بلکه مرگ سهراب، عین عدل و داد است و مخالفت با آن،

نشانه‌ی ناآگاهی، اعتراض ناروا، بی‌ایمانی و پیروی از دیو است؛ زیرا آن جهان بهتر است. جوان و پیر برای مرگ فرقی ندارد، پس تو اگر ایمان داری، فکر مرگ خودت را بکن و ساکت باش و چیزی نگو و تو که می‌پذیری مرگ سهراب داد است، باید بدانی که رستم هم مأمور و معذور است؛ یعنی باید سهراب را بکشد؛ پس بر او خشم مگیر چون سهراب هم عمرش تمام شده بود:

اگر آتشی گاه افروختن بسوزد عجب نیست از سوختن  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۶۹)

بزرگان نیز به رستم می‌گویند تو خودت را ناراحت نکن این اتفاق تقدیر است. تقصیر تو نیست؛ همه رفتنی هستند:

و گر زین جهان این جوان رفتنی است به گیتی نگه کن که جاوید کیست  
(همان، ۲۴۱)

کاووس هم به رستم می‌گوید یکی زود، یکی دیر، به هر حال همه می‌میرند؛ تو خودت را ناراحت نکن:

یکی زود سازد یکی دیرتر سرانجام بر مرگ باشد گذر  
(همان، ۲۴۶)

این همه همراهی برای تبرئه‌ی رستم و تنزه بخشیدن به اوست؛ زیرا نمی‌خواهند به شخصیت پهلوان خدشه‌ای وارد شود؛ رستم شکسته می‌شود، ولی سرزنش و مواخذه نمی‌شود.

«رستمی که در آخر منظومه تجسم می‌یابد، دیگر موجودی خارق‌العاده نیست، مردی است برهنه و شکسته... اما... از داوری نام‌داران ایران در داستان و شنوندگان قصه در مجلس سهراب‌کشی، سالم و پاکیزه بیرون می‌آید.» (کیا، ۱۳۶۹: ۶۳) حتی در «مساله‌ی نوش دارو خواستن رستم از کاووس... فردوسی می‌خواهد خشم و نفرت خواننده را از رستم، متوجه کاووس کند.» (طاهری مبارکه، ۱۳۷۵: ۸۷)

در کنار این مسأله، تعلل‌هایی است که رستم در رفتن به جنگ دارد که به ظاهر پیش‌آگهی‌ها و حدس و گمان‌های رستم است؛ اما این‌ها همگی خبر از آن می‌دهد که رستم حتماً سهراب را شناخته و آگاهانه این کار را می‌کند، زیرا قرار است در این میدان، تقابل زال/رستم با سام/سهراب، اتفاق بیفتد. رستم وقتی نامه‌ی کاووس را دریافت می‌کند:



به رستم رساند از این آگهی که با بیم شد تخت شاهنشاهی  
چو نامه بخوانی به روز و به شب مکن داستان را گشاده دو لب  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۴-۱۹۵)

کاووس «تخت شاهنشاهی» خود را در خطر می‌بیند و می‌خواهد که رستم بی‌درنگ، خود را به او برساند، ولی رستم چهار روز تعلل می‌کند و به باده‌نوشی مشغول می‌شود. «آیا این می‌خواری دیوانه‌وار و این پناه جستن به ناهشیاری و بی‌خبری که هیچ‌گاه از او دیده نشده، اولین ضربه‌ی واقعیت تلخ نیست؟ آیا ترس از هشیاری که خود زیستن با واقعیت است، دلیل آن نیست که رستم فرزند خود را شناخت و می‌کوشد هرچه دیرتر به میدان نبرد بشتابد؟ در هیچ کجای شاهنامه مانند داستان رستم و سهراب در تنگناهایی این‌چنین رستم در حرکت به میدان نبرد تا این اندازه تعلل به خرج نداده است.» (قریب، ۱۳۶۹: ۲۱)

رستم وقتی نزد کاووس می‌رود، کاووس بر او خشم می‌گیرد و دستور بر دار کردن او را می‌دهد و گودرز پا در میانی می‌کند و کار درست می‌شود اما همه‌ی این‌ها را رستم نه برای سرباز زدن از جنگ می‌کند یا به این دلیل نمی‌خواهد دیرتر به میدان نبرد برسد بلکه به عکس، رستم ماجرا را قطعی و مسجل‌تر می‌کند؛ به گونه‌ای که کاووس، قاطعانه از دادن نوشدارو سر باز بزند و از سوی دیگر، زال نیز حاضر نباشد تا از سیمرغ، کمک بگیرد. در نتیجه، این خواسته به طور حتم انجام می‌پذیرد؛ بنابراین تعلل رستم جنبه‌ی حمایتی دارد، نه تقدیری.

#### ۲.۴. زال / رستم

زال مغز متفکر کارزارهای رستم است و رستم، بازوی توانای برنامه‌ها و نقشه‌های زال. زال / خرد و رستم / بازو همیشه در کنار هم یا پشت سر هم ظاهر می‌شوند. این همراهی و همانندی زال و رستم در برخی آثار به ویژه در کتاب نگرش بر اوج و سقوط رستم در شاهنامه از جمشید سپاهی و اسطوره‌ی زال از محمد مختاری به زیبایی و تفصیل آمده است. با ظهور زال، حضور سام کم‌رنگ و حاشیه‌ای می‌شود، ولی با برآمدن رستم، زال به جز در نبرد رستم و سهراب که غیبتی اندیشیده شده دارد، تا پایان عمر رستم، همراه و هم‌گام اوست؛ با زاده شدن رستم، زال جان می‌گیرد و با مرگ رستم، زال نیز می‌میرد. رستم بعد از مرگ سهراب، به زندگی بازمی‌گردد و آن ماجرا را به فراموشی می‌سپارد؛ ولی مرگ رستم، مرگ زال است. زال به کمک سیمرغ، رستم را به دنیا

می‌آورد و به کمک سیمرخ، طومار زندگیش را با کشتن اسفندیار درمی‌پیچد و خود نیز بر آن آگاه است که دودمان کشنده‌ی اسفندیار، بر باد خواهد رفت. در عین حال، خود از سیمرخ کمک می‌گیرد و رستم را وادار می‌کند که اسفندیار را بکشد: «تبدیل نیروی معنوی زال به نیروی مادی رستم... سیمرخ عامل این تبدیل و فعل‌پذیری است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۰۴) یکی بودن این دو شخصیت و پیوستگی نام آن‌ها در شاهنامه، قابل پی‌گیری و ردیابی است. اولین مرحله‌ی ظهور و قدرت رستم، کشتن پیل سپید زال است که به نوعی، زمینه‌های این تفکیک (زال/خرد-رستم/بازو) را ایجاد می‌کند. این ماجرا در تعلیقات جلد ۱ از شاهنامه‌ی چاپ مسکو، آمده است:

که پیل سپید سپهد ز بند      رهاگشت و آمد به مردم گزند!!  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۶۵-۲۶۶)

رستم نوجوان با گرز، پیل سپید را از پای درمی‌آورد:

تهمتن یکی گرز زد بر سرش      که خم گشت بالای گه پیکرش  
(همان)

رستم این کار را بدون مشورت زال انجام می‌دهد و زال اندکی دل‌گیر می‌شود:

بگفتا دریغا چنان ژنده پیل      که بودی خروشان چو دریای نیل  
بسا رزمگاه‌ها که آن پیل مست      به جمله همه پاک بر هم شکست  
(همان)

این بیت بیتی کلیدی است از زبان زال در ادامه‌ی یادی که از پیل می‌کند: «اما رستم از او بهتر است.» این سخن به گونه‌ای انتقال نیروی بدنی (زورمندی) را به رستم نشان می‌دهد که از قوه‌ی خرد (متعلق به زال)، تفکیک می‌شود و از سویی یکی شدن زال و رستم را نیز تداعی می‌کند؛ جمع خرد و زورمندی که حماسه را می‌سازد:

اگرچند در رزم پیروزگـر      بدی به ز وی رستم نام‌ور  
(همان)

«این واقعه تنها کشتن یک پیل نیست؛ بلکه نمایانده‌ی بلوغ جسمی رستم است. این عمل قهرمانی، واقعه‌ای است که او را از دنیای کودکی جدا می‌کند و در زمره‌ی مردان جنگی درمی‌آورد.» (سپاهی، ۱۳۴۹: ۲۲)

این تفکیک زورمندی (رستم) و خرد (زال) بلافاصله در ماجرای کوه سپند، دیده می‌شود. زال به عنوان راهنما و طراح حمله، به رستم می‌گوید در جامه‌ی تاجر نمک به

دژ سپند وارد شود و آن را تسخیر کند. نریمان، نیای رستم، در این منطقه کشته شده و سام نیز نتوانسته انتقام خون پدر را بگیرد؛ ولی رستم به راهنمایی زال، موفق می‌شود و دژ را تسخیر می‌کند. خود زال حمله نمی‌کند و نمی‌جنگد؛ بلکه در هیأت برنامه‌ریز و طراح حمله، ظاهر می‌شود. «از این پس، پهلوانی‌های رستم آغاز می‌شود و خرد زال پشتوانه‌ی حماسه می‌گردد.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۰۸) و «اگر چه زال تار و پود حماسه است؛ اما کارها بر دست رستم می‌رود.» (همان، ۲۱۳)

جالب توجه این‌که درست همان موقعی که رستم، پیل سپید را کشته و نزد زال آمده، زال بلافاصله او را برای گرفتن دژ سپند می‌فرستد، گویی منتظر بوده تا این انتقال قدرت اتفاق بیفتد آن‌گاه رستم را به خون‌خواهی نیای خود بفرستد:

به خون نریمان میان را ببند  
برو تازیان تا به کوه سپند  
(همان، ۲۶۶)

زال به تفصیل، نقشه‌ی راه و دژ، چگونگی ورود، ترفندها و... همه را به صورت جزئی به رستم می‌آموزد. بعدها همین ترفند را که رستم از زال آموخته، برای نجات بیژن به کار می‌برد و با جامه‌ی بازرگانان به توران رود و بیژن را می‌رهاند. سام در اوایل عهد نوذر از صحنه خارج می‌شود و زال پهلوان ایران می‌شود.

به دست اندرون داشت گرز پدر  
سرش گشته پرخشم و پر خون جگر  
(همان، ج ۲: ۳۳)

دوره‌ی پهلوانی زال، کوتاه است و او همواره در نقش مشاور و مرجع و راهنما ظاهر می‌شود. «او (زال) خرد رستم است؛ همچنان‌که خرد نهاد سیاسی و پهلوانی است.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۱۳) وقتی نوذر کشته می‌شود، همه‌ی پهلوانان به سراغ زال می‌روند و از او کمک و مدد می‌خواهند.

بر زال رفتند با سوگ و درد  
رخان پر ز خون و سران پر ز گرد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۷)

زال می‌گوید باید کسی که از نسل شاهان است و صاحب فر، پادشاه شود و هرکسی نمی‌تواند پادشاه باشد

اگر داری طوس و گسته‌م فر  
نزیب برایشان همی تاج و تخت  
که باشد بدو فره‌ی ایزدی  
بتابد ز دیهیم او بخردی  
(همان، ۴۳)

زال بین فرّهی پهلوانی و فرّهی پادشاهی تفاوت قایل است و اعتقاد دارد که نمی‌تواند جای همدیگر بنشینند. از این روی زوطهماسب را که از نسل فریدون است برای پادشاهی برمی‌گزینند. بعد از مرگ زو، گرشاسب پادشاه می‌شود که به علت ضعف او افراسیاب آماده‌ی حمله به ایران می‌شود دوباره همگی جمع می‌شوند و این‌بار با گلایه و سرزنش نزد زال می‌آیند.

بگفتند با زال چندی درشت                      که گیتی بس آسان گرفتی به مشّت  
پس از سام تا تو شدی پهلوان                      نبودیم یک روز روشن روان  
(همان، ۴۹)

و زال در پاسخ آن‌ها می‌گوید من پیر شده‌ام و قدم خمیده است. (ر.ک. همان)  
زال از دوره‌ی نوذر به جای سام، پهلوان می‌شود و در اول دوره‌ی گرشاسب اعلام پیری و بازنشستگی می‌کند. دوره‌ای که خیلی کوتاه است مجال برای پهلوانی و زورآوری ندارد زیرا رستم این وجه وجودی او را در اختیار گرفته است.

کنون گشت رستم چو سرو سهی                      بزیسد براو بر کلاه مهی  
(همان)

«زال حتی آن‌گاه که نیروی تنش کاستی می‌گیرد به سبب هوش و تدبیر و درایت خارق‌العاده تا عصر لهراسبیان همیشه از ارزنده‌ترین پشتوانه‌های کشور بوده است» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۲۵) زال با آن‌که نگرانی‌هایی دارد ضمن راهنمایی رستم، او را به جنگ افراسیاب می‌فرستد. سپس او را مأمور آوردن کیقباد از البرز کوه می‌کند و رستم در برابر زال با تواضع تمام می‌پذیرد.

تهمت‌ن زمین را به مژگان برفت                      کمر بر میان بست و چون باد تفت  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۵۷)

در روزگار کیقباد نیز رستم وقتی برای نبرد با افراسیاب حرکت می‌کند، زال همراه اوست: پس پشت‌شان زال با کیقباد                      به یک دست آتش به یک دست باد  
(همان، ۶۲)

رستم قبل از نبرد، سراغ زال می‌رود و از او راهنمایی می‌گیرد که چگونه با افراسیاب بجنگد و زال شیوه‌ی نبرد با افراسیاب را برای او باز می‌گوید:

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار                      یک امروز با خویشان هوش‌دار  
(همان، ۶۴)

«با آغاز پادشاهی کیقباد، نقش زال و خرد او در حماسه، شایان توجه است. در دوران کاووس، کیخسرو و لهراسب، هر حادثه و خطری که پیش می‌آید، زال به یاری ایرانیان می‌شتابد و آنان را هدایت می‌کند و تعادل‌بخش نیروی سیاسی و مادی جامعه است.» (یاحقی، ۱۳۸۵: ۳)

وقتی کیکاووس قصد مازندران می‌کند، همه‌ی بزرگان ناراحت و نگران می‌شوند و تنها راه باز داشتن او را از این کار، یاری گرفتن از زال می‌دانند و به سراغ او می‌روند:

هیونی تکاور بر زال سام                      بیاید فرستاد و دادن پیام  
مگر زالش آرد از این گفته باز                      وگرنه بر آمد نشان فراز  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۷۹)

و پیغام می‌دهند که بیا کاری کن و گرنه آنچه که تو و رستم بر پا کردید، کاووس بر باد خواهد داد:

تو با رستم شیر ناخورده سیر                      میان را ببستی چو شیر دلیر  
کنون آن همه باد شد پیش اوی                      بپیچید جان بداندیش اوی  
(همان)

زال نزد کاووس می‌رود، او را بسیار نصیحت می‌کند؛ ولی کاووس حرف او را نمی‌پذیرد و به سمت مازندران می‌رود و گرفتار می‌شود و تنها کسی که در این لحظه باز به او نیاز دارند، زال و رستم است:

از آن پس جهان‌جوی خسته‌جگر                      برون کرد مردی چو مرغی پیر  
سوی زابلستان فرستاد زود                      به نزدیک دستان و رستم درود  
(همان)

زال، رستم را برای رفتن آماده می‌کند.

به رستم چنین گفت دستان سام                      که شمشیر کوتاه شد اندر نیام  
(همان)

اما این سفر و این نبرد، متفاوت است؛ زال به رستم می‌گوید تو برای این روز ساخته شده‌ای و راه را به او نشان می‌دهد:

همانا که از بهر این روزگار                      تو را پرورانیید پروردگار  
چنین پاسخش داد رستم که راه                      دراز است و من چون شوم کینه‌خواه  
از این پادشاهی بدان گفت زال                      دو راه است و هر دو به رنج و وبال  
(همان، ۸۸-۸۹)

راهی که زال به او می‌گوید، آغاز هفت‌خوان رستم است؛ مسیری که رستم و زال یکی می‌شوند و خرد زال و زور بازوی رستم، گذر از هفت‌خوان را میسر می‌کند. اوج همراهی و یکی شدن این دو شخصیت یعنی رستم و زال، در داستان رستم و اسفندیار است. در این ماجرا، توازی یا بهتر است گفته شود. درهم تنیدگی زال و رستم به گونه‌ای است که زادن زال تا نابودی او، نمایش داده می‌شود.

در اوایل داستان، اسفندیار با لحنی بسیار تحقیرآمیز، ماجرای زادن زال و افکندن او و برگرفتن سیمرغ و... را باز می‌گوید؛ در واقع اسفندیار می‌خواهد با تحقیر زال، رستم را بشکند. (همان، ج ۶، ۲۵۵-۲۵۶)

زال و رستم می‌کوشند اسفندیار را از جنگ باز دارند؛ ولی اسفندیار نمی‌پذیرد. رستم در آخرین لحظه‌هایی که برای نبرد آماده می‌شود، نزد زال می‌آید و می‌گوید که در میدان با او نمی‌جنگم، بلکه او را در آغوش می‌کشم و بر تخت می‌نشانم و...؛ ولی زال می‌گوید این کار بلاهت است، باید سر از تنش جدا کنی. زال با آن‌که می‌داند کشنده‌ی اسفندیار، دودمانش را بر باد می‌دهد، او را به این کار تشویق می‌کند.

بدو گفت زال ای پسر این سخن                      مگوی و جدا کن سرش را ز بن  
که دیوانگان این سخن بشنوند                      بدین خام رفتار تو نگرند  
(همان، ۲۷۷)

رستم خسته و مجروح از نبرد با اسفندیار باز می‌گردد و به زواره می‌گوید چاره‌ی کار را از زال بخواه.

بدو گفت رو پیش دستان بگوی                      کزین دوده‌ی سام، شد رنگ و بوی  
نگه کن که تا چاره‌ی کار چیست                      بر این خستگی‌ها برآزار کیست  
(همان، ۲۸۷)

زال در سایه‌ی فرّ سیمرغ است؛ رنجی که به رستم می‌رسد، گویی به او رسیده است؛ پس هر گاه دشواری رخ می‌نماید، سایه‌ی سیمرغ بر سر او آشکار می‌شود. زال به سیمرغ می‌گوید:

تن رستم شیردل خسته شد                      از آن خستگی جان من بسته شد  
(همان، ۲۹۵)

«تن رستم» با «جان زال»، پیوسته است و زال می‌داند  
که هرکس که او خون اسفندیار                      بریزد و را بشکرد روزگار

همان نیز تا زنده باشد ز رنج رهایی نیابد نماندش گنج  
(همان، ۲۹۷)

اما زال این رنج را به جان می‌خرد و رستم با او همراهی می‌کند و چنین نیز می‌شود. بلافاصله بعد از رستم و اسفندیار، داستان شغاد است و مرگ رستم که مرگ زال است. زال در عهد بهمن، کاملاً تحقیر شده و ضعیف و به دور از اصالت و منزلت پهلوانی گذشته‌ی خویش است چرا که بازوی قدرت خود را از دست داده است. شاید بتوان برخلاف نظر مختاری این گونه گفت که با حذف بازوی توانای رستم (بازوی حماسه)، خردمندی زال (خود حماسه) زایل و تعطیل می‌شود. کویاجی رستم را آشیل خاور زمین می‌خواند. (کویاجی، ۱۳۷۸: ۲۲۳) بر پایه‌ی این سخن، می‌توان پاشنه‌ی آسیب‌پذیر رستم، آشیل خاورزمین، را اسفندیار دانست؛ زیرا رستم با کشتن اسفندیار، خودکشی کرد و زالی که آن‌همه قدرت و خرد و عزت نفس داشت، به خواری نزد بهمن می‌رود و خواهش می‌کند که با او و خاندانش کاری نداشته باشد؛ ولی بهمن دودمان او را بر باد می‌دهد و دست بسته اسیرشان می‌کند. سرانجام مثلث سیمرغ (مادر- معشوق)، زال (رستم) و سام (سهراب) تکوین می‌یابد و در سازواره‌ی به هم پیوسته، تراژدی پدرکشی را برمی‌سازند؛ سازواره‌ی که از در هم شد دو سطح سیمرغ (مادر)- زال - سام با سیمرغ (معشوق)- رستم- سهراب شکل گرفته است.

##### ۵. نتیجه‌گیری

زال در کودکی از سوی پدر طرد می‌شود. سیمرغ (جانشین مادر) او را می‌پرورد. این طرد شد کی باعث شکل‌گرفتن عقده‌ی ادیپ در زال می‌شود. سیمرغ برای زال، نقش مادر- معشوق را دارد؛ همان‌گونه که زال، سیمرغ را جفت خود می‌خواند:

به سیمرغ بنگر که دستان چه گفت که سیر آمدستی همانا ز جفت

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۴۴)

و به دلیل طردشدن در سنی که حضور پدر ضروری است، غیاب پدر باعث عدم هم‌هویتی در زال می‌شود و زال بر عقده‌ی ادیپ خود فایق نمی‌آید و رابطه‌ی عاطفی زال و سیمرغ تا پایان عمر، ادامه می‌یابد. پر سیمرغ و بر آتش نهادن آن، هر دو وجهی جنسی دارند؛ به همین دلیل زال نمی‌تواند با رودابه رابطه‌ای طبیعی داشته باشد. در همه‌ی ابیات، رابطه‌ی زال و رودابه، رابطه‌ی شیر و بره، شکار و... توصیف شده است؛

زال هدفش را فقط داشتن فرزند می‌داند و رودابه جز زادن رستم، نقش و حضور دیگری در داستان ندارد، بلکه سیمرغ است که در همه‌ی ماجراها، نقش‌آفرینی می‌کند. زال از سویی نمی‌تواند سام (پدر) را بکشد؛ زیرا سام از جاودانان است، پس داستان در سطحی دیگر شکل می‌گیرد یعنی با استحاله‌ی شخصیت‌ها مواجه می‌شویم؛ هر کسی در هرجا، سهراب را می‌بیند - پیش از زادن تا زمانی که در تابوت خفته - همه می‌گویند سام است. در نتیجه، شخصیت سام - سهراب تکوین می‌یابد. همچنین در همه‌ی ماجراهای شاهنامه، زال و رستم دو وجه وجودی یک شخصیت را شکل می‌دهند: زال = خرد و رستم = بازو؛ بنابراین در نبرد رستم و سهراب، در حقیقت ستیز زال (رستم) با سام (سهراب) اتفاق می‌افتد.

در همه‌ی نبردهای رستم، زال حاضر، ناظر، پشتیبان و مشاور اوست؛ ولی در نبرد رستم و سهراب، غیابی تردیدبرانگیز دارد. نه در چند روز تعلل رستم حرفی می‌زند، نه آن‌گاه که سهراب زخمی بر خاک افتاده بر سیمرغ می‌سوزاند که از او کمک بگیرد و نه وقتی جنازه‌ی سهراب را می‌بیند، عکس‌العمل ویژه‌ای از خود نشان می‌دهد. همچنین همه‌ی بزرگان، کاووس و نیز خود فردوسی، کار رستم را موجه می‌دانند و او را دل‌داری می‌دهند و آن را اتفاقی محتوم می‌شمارند.

#### یادداشت

۱. به مقاله‌ی «فرجام زال» از دکتر محمدجعفر یاحقی و محمدرضا براتی در فصلنامه‌ی پیک نور، سال ۵، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۸۶ مراجعه شود.

#### فهرست منابع

- اسماعیلی، حسین. (۱۳۷۴). «داستان زال از دیدگاه قوم‌شناسی». از مجموعه مقالات تن پهلوان روان خردمند، ویراستار شاهرخ مسکوب، تهران: طرح نو.
- اسنودن، روت. (۱۳۸۸). خودآموز فروید. ترجمه‌ی نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
- ایستوپ، آنتونی. (۱۳۸۸). ناخودآگاه. ترجمه‌ی شیوا رویگریان، تهران: مرکز.
- ایگلتون، تری. (۱۳۶۸). پیش‌درآمدی بر نظریه‌ی ادبی. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- آسابرگر، آرتور. (۱۳۸۵). نقد فرهنگی. ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- باشلار، گاستون. (۱۳۶۴). روان‌کاوی آتش. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس.



- بوکهارت، تیتوس. (۱۳۷۰). *رمزپردازی*. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهش در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*. تهران: روزنگار.
- پرهام، مهدی. (۱۳۷۹). «ز دفتر نبشته گه باستان». *مجموعه مقالات*، به کوشش گروه رجال و مفاخر مرکز خراسان‌شناسی، مشهد: آستان قدس، مرکز خراسان‌شناسی، صص ۳۳-۴۲.
- توفان، مسعود. (۱۳۷۵). *زبان است یا هست*. تهران: کتاب ایران.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). *گل رنج‌های کهن*. تهران: مرکز.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه. (۱۳۸۷). «تراژدی فرزندکشی در اساطیر ایران و پدرکشی در اساطیر یونان». *نامه پارسی*، شماره‌ی ۴۶-۴۷، صص ۹۶-۱۱۳.
- رحمدل، غلامرضا. (۱۳۸۵). «نگاهی دیگر به افسانه‌ی زال و رودابه». *مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال ۴، صص ۵۳-۶۶.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۷). *تراژدی قدرت در شاهنامه*. تهران: نیلوفر.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۴). «ساختار اجتماعی ازدواج‌های شاهنامه». *مجموعه مقالات نمیرم از این پس که من زنده‌ام*، به کوشش غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، صص ۷۹۳-۸۰۶.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). *نامورنامه*. تهران: سخن.
- سپاهی، جمشید. (۱۳۴۹). *نگرشی بر اوج و سقوط رستم در شاهنامه*. تهران: آسیا.
- طاهری مبارکه، غلام محمد. (۱۳۷۵). *ریخت و درون‌مایه‌ی داستان*. تهران: نقش جهان.
- طاهری مبارکه، غلام محمد. (۱۳۷۹). *رستم و سهراب*. تهران: سمت.
- علی‌زاده، ناصر و آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «بازشناسی مضمون حماسی اساطیری «رویاری پدر و پسر»». *پژوهش‌های ادبی*، ۱۳ و ۱۲، صص ۱۹۱-۲۰۸.
- غیائی، محمدتقی. (۱۳۸۲). *نقد روان‌شناختی متن ادبی*. تهران: نگاه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۶). *شاهنامه*. زیر نظر برتلس، مسکو: دانش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۷). *شاهنامه*. زیر نظر عثمانوف، مسکو: دانش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۷). *شاهنامه*. زیر نظر علیف، مسکو: دانش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه*. از روی چاپ مسکو. سعید حمیدیان. تهران: قطره.

فروید، زیگموند. (۱۳۵۱). *توتم و تابو*. ترجمه‌ی دکتر محمدعلی خنجی، تهران: طهوری.  
فروید، زیگموند. (۱۳۸۶). «رنوس نظریه‌ی روان‌کاوی». *مجموعه مقالات ارغنون*،  
ترجمه‌ی حسین پاینده، شماره‌ی ۲۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،  
صص ۱-۷۴.

فریزر، جیمز. (۱۳۸۳). *شاخه‌ی زرین*. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.  
قانع‌ی، مریم. (۱۳۸۴). «سرگذشت رستم و سهراب: به روایت منداپیان». *کتاب ماه هنر*،  
شماره‌ی ۸۳-۸۴، صص ۱۳۸-۱۵۰.

قریب، مهدی. (۱۳۶۹). *بازخوانی شاهنامه*. تهران: توس.  
کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۳). *نمونه‌های نخستین انسان نخستین شهریار*. ترجمه‌ی ژاله  
آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.

کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۶۸). *از گونه‌ای دیگر*. تهران: مرکز.  
کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۰). *مازهای راز*. تهران: مرکز.

کلیگز، مری. (۱۳۸۸). *درسنامه‌ی نظریه‌ی ادبی*. ترجمه‌ی جلال سخنور، تهران: اختران.  
کویاجی، جی. سی. (۱۳۷۸). *مانندگی اسطوره‌های ایران و چین*. ترجمه‌ی کوشیار  
کریمی طایی، تهران: نسل نواندیش.

کیا، خجسته. (۱۳۶۹). *شاهنامه‌ی فردوسی و تراژدی آتنی*. تهران: علمی و فرهنگی.  
مالینوفسکی، برانیسلاو. (۱۳۵۵). *میل جنسی و فرونشانی آن در جوامع نامتمدن*.  
ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: سیمرغ.

مختاری، محمد. (۱۳۶۸). *حماسه در رمز و راز ملی*. تهران: قطره.

مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *اسطوره‌ی زال*. تهران: توس.

منصور، محمود. (۱۳۵۸). *احساس کهنتری*. تهران: رشد.

وبستر، راجر. (۱۳۸۲). *پیش‌درآمدی بر مطالعه‌ی نظریه‌ی ادبی*. ترجمه‌ی الهه دهنوی،  
تهران: روزگار.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). *سوگنامه سهراب*. تهران: توس.

یاحقی، محمدجعفر و براتی، محمدرضا. (۱۳۸۵). «فرجام زال». *بیک نور*، سال ۵،  
شماره‌ی ۳، صص ۳-۱۱.